

قانون حاکم بر مسئولیت مدنی ناشی از خسارت‌های زیست‌محیطی

سید فضل‌الله موسوی*

استاد گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سید محمد طباطبائی نژاد

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۳۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۹/۵)

چکیده

یکی از چالش‌های اصلی نظام‌های توسعه‌یافته و در حال توسعه، پدید آمدن خسارت‌های زیست‌محیطی در نتیجه فعالیت‌های صنعتی است. در گذشته واکنش دولت‌ها در مقابله با این نوع خسارت‌ها، مدارا و یا اتکا بر رویکردهای کیفری و انتظامی بوده است. با توجه به اینکه نظام مسئولیت کیفری و انتظامی نتوانست به صورت کامل این نقش را ایفا نماید، و با الهام از این اصل کلی که هرکس موجب خسارتی شود بایستی آن را جبران کند، نظام مسئولیت مدنی خسارت‌های زیست‌محیطی شکل گرفت. با توجه به اینکه گستره اقدامات زیست‌محیطی و خسارت‌های وارد شده معمولاً مرزها را درمی‌نوردد، این پرسش پیش می‌آید که قانون کدام کشور بر دعوی خسارت حکومت دارد؛ کشور محل اقدام، کشور محل وقوع خسارت یا کشور ثالث؟ قواعد تعارض قوانین به این پرسش پاسخ می‌دهد، که در این مقاله به شرح و بسط آن می‌پردازیم.

واژگان کلیدی

آلودگی، خسارت‌های زیست‌محیطی، قانون حاکم، مسئولیت مدنی.

۱. مقدمه

امروزه در برخی از کشورها، احکام و مقررات مربوط به تعارض، قوانین را به صورت قانونی جداگانه درآورده و «قواعد حل تعارض» مربوط به هریک از «دسته‌های ارتباط» را به روشنی و با صراحت زیادی تدوین کرده‌اند؛ به صورتی که هیچ‌گونه مجالی برای اجتهاد و تفسیرهای گوناگون در خصوص دعاوی بین‌المللی باقی نمی‌ماند. از جمله اقسام مسئولیت مدنی، خسارت‌های زیست‌محیطی است که شاید بتوان گفت از لحاظ ارزش مالی، بیشترین حجم از دعاوی مسئولیت مدنی را به خود اختصاص می‌دهد. در گذشته شاید نگاه اصلی به حقوق محیط زیست صرفاً در قواعد انتظامی و جزایی خلاصه می‌شد، و باور عمومی در خصوص امکان اعمال قواعد مسئولیت مدنی به عنوان یک ضمانت اجرای حقوقی، کمتر بررسی می‌شد، اما با ناکارآمدی نظام‌های جبرانی دیگر و پدید آمدن قواعد نوین حقوقی، از جمله توجه به زیان‌دیده، این اندیشه در ذهن حقوق‌دانان رسوخ کرد که می‌توان از نظام مسئولیت مدنی برای جبران کاستی‌های دیگر نهادهای حقوقی برای حفظ محیط زیست، به عنوان یک حق بشری، استفاده نمود. شروع این نگرش با تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی برای پوشش خسارت‌هایی بود که در نتیجه عملیات استخراج یا حمل نفت و تأسیسات هسته‌ای ایجاد می‌شد؛ با این رویکرد که یک همکاری همه‌جانبه و البته متکی بر نظام مسئولیت مدنی در این باره شکل بگیرد. این کنوانسیون‌ها به یکسان‌سازی قواعد ماهوی می‌انجامید و کمتر مسئله تعارض قوانین در این زمینه پدید می‌آمد، اما گسترش دامنه مسئولیت مدنی به خصوص در نظام‌های ملی، و تفاوت در رویکردها و نگرش به این تأسیس نوین حقوقی تعارض قوانین در این زمینه را به عنوان یکی از چالشی‌ترین مسائل در خصوص تعیین قانون حاکم در مسئولیت مدنی می‌توان مطرح نمود. در این مقاله نخست به طور مختصر به سیر تکامل نگاه حقوقی به سوی مسئولیت مدنی خسارت‌های زیست‌محیطی و شاخصه‌های این نظام مسئولیت پرداخته، سپس با بررسی رویکردهای یکسان‌سازی قواعد ماهوی، به تحلیل نظام تعارض قوانین در این باره می‌پردازیم.

۲. ضمانت اجرای حقوقی در حمایت از محیط زیست

مسئولیت مدنی هم در روابط میان کشورها قابل تصور است و هم در روابط خصوصی امکان مطرح شدن آن وجود دارد. گرچه در سطح بین‌المللی دعاوی کمتری در خصوص خسارت‌های ناشی از آلودگی زیست‌محیطی مطرح شده است، اما در روابط داخلی بسیاری از دولت‌ها، محیط زیست بیشتر تحت حمایت‌های خصوصی قرار می‌گیرد (Larsson, 1999, p.153). این اختلاف در میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا که سطح توسعه‌یافتگی نسبتاً مشابهی دارند هم قابل مشاهده است (Lammer, 2000, p.86). با این حال، اصل «آلوده‌کننده باید پردازد» که در ماده

۱۷۴ پیمان اتحادیه اروپا به آن اشاره شده، اصل بنیادین در مسئولیت مدنی خسارات زیست محیطی، چه در عرصه بین‌المللی و چه در قوانین خصوصی بسیاری از کشورها، است. در زمینه مفهوم خسارت این تردیدها بیشتر است. آن‌هایی که مسئولیت را قبول کرده‌اند، بیشتر به ترمیم خسارت‌های وارده به محیط زیست و جبران هزینه‌های آن تأکید دارند (Bowman, 2002, p.2) و جبران خسارت را آن‌چنان که مقصود نظام سنتی مسئولیت مدنی است، در این حوزه نمی‌پذیرند.

حق داشتن محیط زیست سالم در زمره سومین نسل از حقوق بشر شناسایی شده و در قوانین اساسی بسیاری از کشورهای جهان به آن اشاره شده است (موسوی، ۱۳۸۵، ص ۲۱). قدیمی‌ترین روش در این خصوص، نظام حقوق کیفری و مجازات عاملان خسارت‌های زیست محیطی بوده است. پس از آن، مالیات و درآمدهای عمومی بر پایه ایجاد گردش مالی برای حمایت از محیط زیست اعمال شد و در آخر، رویکرد مبتنی بر حقوق مدنی و جبران خسارت به عنوان مکمل دو نظام قبلی شکل گرفت (Bowman, 2002, p.2). با توجه به اینکه جامعه‌ای بدون آلودگی وجود ندارد، الزام به پرداخت خسارت آلودگی به محیط زیست بسته به تعادلی است که باید میان ملاحظات اقتصادی و زیست محیطی ایجاد شود. بر همین اساس، رویکرد نظام‌های حقوقی در برخورد با این معضل متفاوت است (Cafaggi, 2007, p.196).

وجود این ضمانت‌های مختلف در نظام تعارض قوانین مسئولیت مدنی ناشی از خسارت‌های زیست محیطی، چالش‌های جدیدی را ایجاد می‌کند. در خسارت‌های زیست محیطی دو مانع جدی وجود دارد؛ یکی مسئله تمایل نداشتن کشورها به تفویض حاکمیت خود است و مانع دیگر، تعارض منافع میان کشورهای مختلف در خصوص تعاملات زیست محیطی و تأثیرات اقتصادی آن است (موسوی، ۱۳۸۰، ص ۱۴). در واقع در پس اعمال قوانین خارجی در خسارت‌های زیست محیطی، حمایت از سیاست‌های عمومی و اقتصادی کشور دیگر دیده می‌شود؛ چنانکه اگر کارخانه‌ای مجاز باشد بر اساس مجوز صادره تا حد مشخصی آلودگی ایجاد نماید، این پرسش پیش می‌آید که مجوز صادره بر اساس قوانین کشور محل تأسیس کارخانه، تا چه حد می‌تواند به عنوان دفاع در دادگاه خارجی پذیرفته شود.

۱.۲. وحدت‌گرایی در خسارت‌های بین‌المللی

با توجه به تأثیر بین‌المللی اقدامات محیط زیستی حقوق بین‌الملل، محیط زیست اغلب جلوتر از قوانین داخلی حرکت کرده (موسوی، ۱۳۸۵، ص ۲۳) و این موضوع به نوعی موجب رویکرد یکسان‌سازی قوانین در حقوق محیط زیست شده است. در زمینه خسارت‌های زیست محیطی نیز با در نظر داشتن تلاش بسیاری که در یکسان کردن قوانین ماهوی میان بسیاری کشورها

صورت پذیرفته است، در برخی زمینه‌ها موفقیت‌های مناسبی به دست آمده است (Vidas, 2000, p.189). کنوانسیون بین‌المللی مسئولیت مدنی برای خسارت‌های ناشی از آلودگی‌های نفتی (International Convention on Civil Liability for Oil Pollution Damage) که تحت نظارت سازمان بین‌المللی دریایی در سال ۱۹۶۹م به تصویب رسید، از جمله این موفقیت‌ها بوده است. پیرو این کنوانسیون و برای برآورده کردن خواسته‌های کشورهای مختلف، پروتکل‌های متعددی از جمله در سال‌های ۱۹۷۶، ۱۹۸۴ و ۱۹۹۲م به تصویب رسیده است. در خصوص آزمایش‌های هسته‌ای نیز می‌توان به کنوانسیون (Convention on Third Party Liability in the Field of Nuclear Energy (Paris Convention) ۱۹۶۰ پاریس و کنوانسیون ۱۹۶۳ وین (Convention on Civil Liability for Nuclear Damage (Vienna Convention) اشاره کرد. در زمینه حمل و نقل مواد خطرناک هم اقدامات متعددی صورت گرفته است؛ مانند کنوانسیون لوگانو که در سال ۱۹۹۳م با کمک اتحادیه اروپا در خصوص مسئولیت مدنی خسارت فعالیت‌های خطرناک به تصویب رسید، اما چون فقط ۹ کشور آن را امضا کردند، در عمل بی‌نتیجه ماند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶).

در زمینه حمایت‌های مدنی نیز در سال‌های اخیر تلاش‌هایی انجام شده است که برای نمونه می‌توان از پیش‌نویس «کنوانسیون توزیع خسارت در دعاوی آلودگی زیست‌محیطی بین‌المللی» (Draft principles on the allocation of loss in the case of transboundary harm arising out of hazardous activities) نام برد که در سال ۲۰۰۶م کمیسیون حقوق بین‌الملل آن را به تصویب رساند. بر اساس این سند، زیان‌دیدگان خسارت مرزگذر بایستی به همان ضمانت‌اجراهایی به همان اندازه سریع، کافی و مؤثر دسترسی داشته باشند که در کشور منشأ آلودگی برای اتباع داخلی مقرر شده است (Faure, 2008, p.16). با این حال شاید مؤثرترین اقدام در این زمینه، دستورالعمل (Directive 2004/35/Ce of The European Parliament and of The Council of 21 April 2004 on environmental liability with regard to the prevention and remedying of environmental damage) اشاره شده به آن در اتحادیه اروپاست که در سال ۲۰۰۴م به تصویب رسید. بر اساس این دستورالعمل، کشورهای عضو ملزم شدند تا اقدامات تقنینی مناسبی را در این زمینه انجام دهند.

۲.۲. قواعد تنظیمی در تعیین مسئولیت مدنی زیان‌های زیست‌محیطی

همان‌طور که اشاره شد، نظام حمایت از محیط زیست رویکرد چندجانبه دارد که بخشی از آن را قواعد تنظیمی مبتنی بر حقوق عمومی پوشش می‌دهد. این قواعد مجموعه مقرراتی هستند که ناظر بر امکان اقدامات زیان‌بار برای محیط‌زیست، حد مجاز آلاینده‌گی و شرایط استمرار یا لغو جواز بوده، استانداردهای محیطی را برای اقدامات خاص مقرر می‌دارند. این مجموعه

قواعد گرچه در نظام مسئولیت مدنی مستقیماً نقش ندارند، اما با توجه به اینکه بر مجموعه اقدام‌ها و فعالیت‌های صنعتی حکومت دارند، خلاف یا جواز آن‌ها بر مبنای اصول تقصیر می‌تواند در تعیین مسئول و حوزه مسئولیت وی در زیان‌های زیست‌محیطی مؤثر باشد. در یک دعوی مسئولیت ساده و عاری از پیچیدگی‌های فنی تشخیص خلاف، اینکه رفتار یا اقدام عامل زیان تقصیر شمرده می‌شود یا خیر، بر اساس استانداردهای رفتاری یک انسان متعارف و به تشخیص دادگاه قابل شناسایی می‌باشد. اما در خسارت‌های زیست‌محیطی رفتار یا عملکرد انسان متعارف آن‌چنان که در دیگر رفتارها وجود دارد، ظاهر نمی‌شود. رفتار متعارف صرفاً با ابتنا بر مجوزهای دولتی و مقررات تنظیمی و استانداردهای صنعتی قابل تشخیص است. این مقررات هستند که تعیین می‌کنند آیا اقدامی که به محیط زیست خسارت وارد می‌آورد، با در نظر داشتن نیاز حکومت به تولیدات صنعتی و افزایش سطح توسعه و همچنین میزان فناوری در حوزه تولیدات مربوطه، می‌تواند مجاز باشد یا خیر. این استانداردها و مقررات نیز همواره در حال تغییرند، زیرا همچون عرف رفتاری نیستند که اندک‌اندک در میان جوامع بشری شکل گرفته، خود را به عنوان بخشی از اخلاق و حقوق تثبیت سازند. همچنان که میزان علم و پیشرفت بیشتر می‌شود، قوانین این حوزه نیز تغییر می‌یابد و اقدامی که تا دیروز مباح بوده است، می‌تواند امروز امری خلاف قانون و ناقض حق بر محیط زیست سالم تعبیر شود. بنابراین در حوزه مسئولیت مدنی، آن میزان از امور موضوعی دعوی که ناظر بر تشخیص تقصیر و مباح و پذیرفته بودن یا نبودن خسارت است، باید با ارجاع به این مقررات حل و فصل گردد. با توجه به اینکه این مقررات بیشتر ناظر بر رابطه میان حکومت و صنایع است، در حوزه حقوق عمومی قرار می‌گیرد؛ گرچه این تفکیک چندان مطلق و همه‌جانبه نیست. هنگامی که خسارت مرز کشورها را درمی‌نوردد، ظهور این قواعد تنظیمی تا حدی دشوار می‌شود، زیرا احتمالاً دادگاهی به این موضوع رسیدگی می‌کند که علاقه‌ای به پیشبرد سیاست‌های کشور دیگر ندارد. افزون‌براین، محاسبه و ارزیابی خسارت زیست‌محیطی نیازمند داده‌ها و اطلاعاتی است که از مرزهای مسئولیت مدنی فراتر می‌رود و تصمیم‌های سیاسی نیز گاه در آن نقش می‌یابد، زیرا تصمیم بر جبران این‌گونه خسارت‌ها، گاه با اهداف و منافع دولت‌ها مغایرت دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۹۱).

۳. مشکلات تعیین قانون حاکم

کارکرد اصلی نظام تعارض قوانین کاهش هزینه معاملات (Transaction costs) ناشی از تقسیم سرزمینی جهان میان نظام‌های حقوقی مختلف است (Garcimartín, 1999, p. 256). در نظام خسارت‌های زیست‌محیطی، با توجه به حجم و گستره خسارت و تفاوت اساسی میان نظام‌های

حقوقی در برخورد با این پدیده، لازم است تا هر شخصی بداند چه قانونی بر روابط حقوقی وی حاکم خواهد بود. دانستن این موضوع بسیاری از چالش‌ها و اختلاف‌ها را از بین می‌برد. از سوی دیگر در خسارت‌های زیست‌محیطی، تعیین قانون به نوعی به منزله پیشبرد سیاست‌های عمومی کشوری است که قانون آن حاکم می‌باشد؛ همچنان‌که تراچتمن (Trachtman) اصلی‌ترین اثر نظام تعارض قوانین را تخصیص صلاحیت‌های تنظیمی میان کشورهای مختلف می‌داند، به این معنی که چه کشوری چه مسئله‌ای را تنظیم می‌نماید (Who regulates what). بر همین اساس، دولت‌هایی که دارای نظام قوی حقوق محیط زیست هستند، سعی می‌کنند با وضع مقررات فرامرزی و گسترش دامنه صلاحیت قضایی خود در پی تثبیت سیاست‌های داخلی خود در عرصه بین‌المللی باشند.

آلودگی هیچ مرزی را نمی‌شناسد (Larsson, 1999, p.153 - موسوی، ۱۳۸۵، ص ۴۹)؛ براین اساس، بسیار احتمال دارد تا اقدامات کارخانه یا شرکتی در یک کشور، آثار زیان‌باری را در کشور دیگر موجب شود. بنابراین پرسش اول این است که چه قانونی بر این خصوص حاکم خواهد بود (Bernasconi, 2001, p.38). خسارت‌های زیست‌محیطی به این دلیل که یکی از اقسام دسته ارتباط تعهدات غیرقراردادی است، مشترکاتی را با دیگر اقسام مسئولیت مدنی در کشف قانون حاکم می‌یابد؛ لیکن به دلیل اقتضائات خاصی از جمله آنچه درباره ماهیت خاص مسئولیت زیست‌محیطی و ارتباط آن با سیاست‌های حاکمیتی کشورها گفته شد، موجب می‌شود تا به مسائل خاصی در کنار قاعده عمومی تعیین قانون حاکم توجه شود.

۳.۱. نبود پذیرش عمومی رویکرد جبرانی در مسئولیت مدنی

بسیاری نظام‌های حقوقی هنوز نیز قاعده مسئولیت مدنی در خسارت‌های زیست‌محیطی را نپذیرفته‌اند. این دسته از نظام‌های حقوقی تمایل دارند تا اهداف خود را برای جلوگیری و رفع زیان‌های زیست‌محیطی در قالب ضمانت اجرای اداری و یا کیفری دنبال نمایند. خسارتی را که ممکن است در یک کشور در قالب خسارت زیست‌محیطی مطالبه شود، در کشور دیگر ممکن است با عنوان مجازات و یا جریمه از آن تعبیر شود؛ هرچند هر دو در یک راستا هستند. این مسئله در تعیین قانون حاکم امکان‌توسل به حربه‌های اداری و انتظامی کشور دیگر در دادگاه را برای خواهان ناممکن می‌سازد. با این حال اگر بپذیریم که حق اقامه دعوی به صورت کیفری یا انتظامی در قالب دعوی خصوصی نیز ممکن است، دیگر این مشکل پیش نخواهد آمد. در واقع دادگاه می‌تواند قوانین کشور خارجی را که در شکل قواعد حقوق عمومی آمده‌اند، در قالب حقوق خصوصی تفسیر و اعمال نماید. بنابراین هرچند در کشور خارجی امکان اقامه دعوی مسئولیت مدنی برای جبران زیان‌های زیست‌محیطی وجود نداشته باشد، دادگاه می‌تواند

آن قانون خارجی را با یک برداشت خصوصی اعمال نماید. در غیر این صورت باید بپذیریم که حق زیان دیده صرفاً به این دلیل که دعوی مسئولیت در کشور دیگر تحت قواعد حقوق عمومی قابل پیگیری است، پایمال شود؛ امری که هیچ منطق سلیمی آن را نمی پذیرد.

۲.۳. تفاوت در سطح توسعه کشورها

تفاوت در سطح توسعه کشورها موجب می شود تا قوانین داخلی این کشورها نیز به طور بنیادین با هم متفاوت باشند. برای نمونه، مسئولیت محض در کشورهای در حال توسعه ممکن است مانعی جدی برای رشد و توسعه اقتصادی تلقی شود؛ در حالی که کشورهای پیشرفته با تکیه بر فرض میزان لازمی از علم و پیشرفت، اثبات تقصیر را چندان ضروری نمی شمارند (موسوی، ۱۳۸۰، ص ۸۱). این تفاوت در سطح توسعه در مقررات انتظامی و قوانین ناظر بر رعایت استانداردهای رفتاری بیشتر دیده می شود، زیرا این قوانین اصلی ترین نمود سیاست های عمومی اقتصادی و اجتماعی هر کشوری تلقی می گردند. از دیدگاه حقوق بین الملل خصوصی، منطبق نظام تعارض قوانین مبتنی بر انعطافی است که کشورهای مختلف در شناسایی حقوق خصوصی افراد و به قولی حقوق مکتسب آن ها از خود نشان می دهند. هیچ کشوری چنین قصدی ندارد تا در قالب نظام تعارض قوانین، توسعه سیاست دولت های دیگر را دنبال نماید. باین حال در بسیاری مواقع تشخیص یک حق خصوصی وابسته به دریافتی است که ما از قواعد حقوق عمومی داریم. بر این اساس، اگر دادگاهی بخواهد حق مکتسب فردی را شناسایی، و تحقق یافتن یا نیافتن آن را کنکاش کند، ناگزیر است تا یک برداشت کامل از حقوق عمومی مربوطه داشته باشد و به بیان دیگر آن را اعمال نماید. گرچه در گذشته هرگونه تعارض قوانین در حقوق عمومی نفی می شد، اما امروزه این باور ایجاد شده است که به توسعه مرزهای تعارض قوانین حتی در حوزه هایی از حقوق عمومی نیازمندیم. این تفسیر بر اساس نظریاتی که تقسیم میان حقوق عمومی و خصوصی را فرضی و غیر واقعی می دانند نیز تقویت می شود.

اگر هر دادگاهی به صرف اینکه مقری برای رسیدگی شده است، فقط سیاست های کشور خود را در نظر بگیرد و چشم خود را بر اهداف دیگر کشورها بیند، این همکاری در سطح بین المللی صورت نمی گیرد. هنگامی که دولت ها تا این حد به یکسان سازی قواعد ماهوی در قالب کنوانسیون ها و اسناد بین المللی دیگر نزدیک شده اند، چه ضرورتی دارد این گونه شناسایی یک قاعده مبتنی بر حقوق عمومی کشور دیگر را انکار کنند. باین حال این سخن وقتی درست خواهد بود که حدی از تعادل قوا میان کشورها وجود داشته باشد؛ چنان که در میان کشورهای اروپا، مانند اتحادیه اروپا، چنین انعطافی بیشتر دیده می شود.

۳.۳. وجود مجوزهای دولتی

یکی دیگر از مشکلات ایجادشده در تعارض قوانین خسارت‌های زیست‌محیطی، وجود مجوزهایی است که احتمالاً خواننده و عامل زیان آن را دریافت کرده‌اند. پدیده‌های صنعتی هرچند که خود عاملی برای آلودگی محیط‌زیست می‌باشند، اما از سوی دیگر، ابداعات و ابتکارات ساخت و تولید تأثیر عمده‌ای بر حیات و توسعه نظام بشری و از جمله در جلوگیری از آلودگی محیط زیست و مقابله با بلایای طبیعی دارند (موسوی، ۱۳۸۵، ص ۱۹). در واقع، فعالیت صنعتی با ورود خسارت همراه است و این موضوع دولت‌ها را وادار می‌سازد تا با صدور مجوز، رفتارهای فعالان صنعتی را قاعده‌مند کرده، کنترل نمایند. حال آیا مجوزهای صادرشده از سوی مقام‌های رسمی کشور محل عمل زیان‌بار برای فعالیت خاص می‌تواند مجوزی برای مشروعیت عمل زیان‌بار و نداشتن مسئولیت در دعوی باشد که فردی در کشور همسایه به دلیل آلودگی ناشی از اقدامات آن فرد متحمل شده است یا خیر (Bernasconi, 2001, p.40)؛ یعنی شخصی که چنین مجوزی دارد، هم می‌تواند جلوی حکم به خسارت را بگیرد و هم مانع هرگونه دستور قضایی در خصوص تعطیلی اقدامات وی گردد (Lammer, 2000, p. 90). اصولاً هر اقدامی که موجب زیان دیگران گردد، موجب مسئولیت نمی‌شود، بلکه کار زیان‌بار در نظر اجتماع باید ناهنجار باشد و اخلاق عمومی ورود ضرر را ناروا پندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۳۱۱). حال این پرسش پیش می‌آید که اگر خواننده در مقام دفاع به مجوزی که در کشور خارجی صادر شده است استناد نماید، دادگاه باید تا چه حد به این دفاع ترتیب اثر دهد و آن را استماع کند. در گذشته، همواره رویکرد این بود که هرکس با مجوز قانونی به دیگران زیان بزند، برابر آن‌ها مسئول نخواهد بود. به صورت تدریجی این گرایش پدید آمد که در استفاده از حق نیز هنگامی که در عرف رفتاری سوءاستفاده شناخته می‌شود، امکان پدید آمدن مسئولیت وجود دارد (همان، ص ۳۳۷). در روابط بین‌الملل حتی تا آنجا پیش رفت که پیش‌بینی مسئولیت ناشی از اقدامات مشروع نیز صورت پذیرفت. اما آیا در خصوص خسارت‌های زیست‌محیطی نیز می‌توان این نظریات را اعمال نمود. در برخی قوانین وجود مجوز، هر گونه اقامه دعوی چه به عنوان مطالبه خسارت و چه به عنوان توقف عملیات را ممنوع می‌سازد. اما در برخی دیگر این برداشت وجود دارد که مجوزهای دولتی همواره قیدی دارند که بر اساس آن حقوق اشخاص ثالث نبایستی نقض گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۹۱). در آلمان بر اساس قانون تأمین آب، صرف دادن مجوز، دارنده آن را از هر گونه دعوی بر اساس حقوق خصوصی مصون نگه می‌دارد (Bernasconi, 2001, p.41). در ژاپن نیز دستور موقت برای توقف عملیات زیان‌رساننده مجاز نیست؛ حتی اگر غرامت مالی کافی نباشد. باین حال در شرایطی که خسارت از سقف حداکثری (junin-gendo) تعیین شده بگذرد، دادگاه می‌تواند اقدام به صدور حکم نماید (Osaka,

394, p. 2009). حال پرسش این است که تکلیف دادگاه خارجی در خصوص این مجوزها چیست؟ در صورتی که دادگاه به مجوز صادره توجه کند و بخواهد بر اساس قانون کشور منشأ مجوز عمل نماید، زیان دیده نمی تواند جبران خساراتی را بخواهد که بر اساس قانون ملی خود می توانست آن ها را مطالبه نماید. در مقابل در صورتی که دادگاه این مجوزها را به عنوان دفاع نپذیرد، زیان دیده می تواند خساراتی را بخواهد که زیان دیدگانی که در کشور محل وقوع کارخانه ساکن هستند، عملاً نمی توانند آن ها را مطالبه نمایند، زیرا دارنده مجوز در دعاوی داخلی می توانست به مجوز صادره استناد نماید؛ در نتیجه زیان دیدگان خارجی در موقعیتی بهتر نسبت به زیان دیدگان داخلی قرار خواهند گرفت.

حقوق دانان در این باره بر دو مطلب اتفاق نظر دارند: نخست اینکه اعتبار مجوز بر اساس قانون کشور منشأ مجوز باید رسیدگی شود. بنابراین دادگاه رسیدگی کننده نمی تواند عمل سازمان عمومی کشور خارجی در دادن مجوز را خلاف محسوب کند؛ مگر اینکه از پیش در مراجع کشور صادرکننده مجوز حکمی داده شده باشد. دومین مسئله این است که تأثیر این مجوزها صرفاً در صورتی مطرح می شود که قانون ماهوی حاکم بر موضوع، قانون کشوری نباشد که مجوز را اعطا کرده است.

سه نظریه در این زمینه ارائه شده است (Lammer, 2000, p. 89): نخستین نظریه مبتنی بر اصل سرزمینی بودن قوانین است؛ به این مفهوم که هیچ کشوری نمی تواند محدوده حاکمیت خود را به فراتر از مرزهای خود توسعه دهد و اثر قانون خود را به کشور دیگری تحمیل نماید. براین اساس، در گذشته دادگاهها عموماً مجوزی را که در کشور خارجی صادر می شد، قابل ترتیب اثر نمی دانستند. شیوه عملکرد دادگاهها بر این اصل استوار بود که دادن مجوز مظهر اعمال حاکمیت کشور صادرکننده است و بر این اساس اثر و اعتبار مجوز نیز محدود به مرزهای سرزمینی کشوری است که در آن صادر شده است. اما این نگرش به طور جدی برای حقوق دانان چالش برانگیز بوده است، زیرا پذیرش آن می توانست ایجاد هر گونه کارخانه یا اقدام به هر گونه فعالیت صنعتی در نزدیکی مرزها را با خطر و ریسک فراوان روبه رو سازد. به نظر می رسد اعمال اصل سرزمینی بودن در این موقعیت درست نیست، چراکه اعمال این اصل نمی تواند مانع شود تا دادگاه کشوری به قواعد اداری و عمومی کشوری دیگر توجه نشان دهد. در این خصوص، دادگاه کشور خارجی به اعمال قانون اداری در کشور دیگری اقدام نمی کند، بلکه صرفاً آن را به عنوان شرایط موضوعی، و نه حکمی، حاکم بر دعوی لحاظ شده قرار می دهد. اعمال این نظریه در دو دعوی مشهور نیز قابل مشاهده است. در دعوی mines de potass d'alsace در سال ۱۹۸۳م، دادگاه رتردام کشور هلند در خصوص دعوی مربوط به انتشار مواد آلاینده بیان داشت که در بررسی اقدامات خوانده، این موضوع نباید نادیده گرفته شود که

وی می‌تواند از امتیازات مجوزهای داده‌شده در فرانسه استفاده کند. دومین دعوی مربوط به یک شهروند مقیم اتریش بود که به سیستم تصفیه آب کشور آلمان اعتراض داشت. در ۱۵ ژانویه ۱۹۸۷، دادگاه عالی شهر لینز کشور اتریش به‌صراحت مجوز بهره‌برداری صادرشده از سوی مقام‌های آلمانی را به‌عنوان یک دفاع قابل قبول پذیرفت.

رویکرد دوم با استناد به اصل «قواعد امره خارجی» مبتنی بر اعمال قانون کشور صادرکننده مجوز است. براین اساس، مجوز خارجی بایستی الزامات ماهوی حداقلی را رعایت نموده باشد که قابل مقایسه با قواعدی باشد که در کشور مقر دادگاه وجود دارد. بنابراین، کشور دهنده مجوز باید به اشخاصی که مقیم خارج هستند این امکان را بدهد تا مانند شهروندان خود در مراجع اداری رسیدگی شوند. همچنین کشور صادرکننده مجوز بایستی به اصول حمایت از محیط زیست که حقوق بین‌الملل عمومی آن را پذیرفته است، احترام بگذارد. این اصل هنوز به صورت جهانی پذیرفته نشده است؛ هرچند گرایش آرام به این سمت در کنوانسیون‌های لاهه دیده می‌شود (Ibid, p. 92). با این همه به نظر نمی‌رسد معیارهای ارائه‌شده در این نظریه چندان دقیق باشد. از آنجا که مسائل و عوامل سیاسی نقش عمده‌ای در سیاست‌های زیست‌محیطی دارند (موسوی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷)، استانداردهای یکسانی در حقوق بین‌الملل محیط زیست درباره معیار «رعایت اصول بین‌الملل حفاظت از محیط زیست» وجود ندارد؛ بنابراین، اعمال این معیار در هاله‌ای از ابهام خواهد بود، ضمن اینکه پذیرش این نظریه قابلیت پیش‌بینی را برای عناصر اقتصادی کاهش می‌دهد. شخصی که قصد فعالیت صنعتی را دارد، باید یک پاسخ روشن در خصوص داشتن یا نداشتن مسئولیت برای خود بیابد. نمی‌توان شرکتی را که پس از اخذ مجوز و صرف هزینه‌های فراوان یک فعالیت صنعتی را آغاز کرده، با این ادعا که اصول بین‌الملل محیط زیست در کشور صادرکننده مجوز رعایت نشده است، مسئول شناخت. در مقابل تاجایی که زیان‌دیدگان فعالیت‌های زیست محیطی مورد توجه سیاست‌های تقنینی هستند، اعمال قاعده محل دادن امتیاز نیز امکان‌پذیر نیست (Lammer, 2000, p. 93).

سومین نظریه، متکی بر اعمال قاعده محل وقوع خسارت است. بر اساس این نظریه، صرف نظر از اینکه اقدام انجام‌شده بر اساس قوانین کشور منشأ مجوز، مجاز بوده است یا خیر، قاضی به ارزیابی این مسئله می‌پردازد که آیا مطابق استانداردهای زیست‌محیطی کشور محل وقوع خسارت، عمل یادشده واجد وصف تقصیرآمیز بوده است یا خیر؟ در واقع در صورتی که آن اقدام در یک محیط فرضی می‌توانست مجوزهای صادره در کشور محل وقوع خسارت را اخذ نماید، به‌عنوان یک اقدام مجاز شناخته می‌شود. این نظریه مانند اصل سرزمینی بودن قوانین، به‌طور کلی مجوز صادره را بی‌اعتبار نمی‌شناسد، بلکه در پی آن است تا در صورتی که

استانداردهای مشابهی در قانون محل اعطای امتیاز مقرر شده باشد، مجوز صادره را همانند مجوز داخلی فرض نماید (Ibid, p. 94).

در دستورالعمل سال ۲۰۰۴ اتحادیه اروپا، این موضوع که آیا داشتن پروانه بهره‌برداری می‌تواند دفاع مناسبی برای نداشتن مسئولیت باشد یا خیر، به اختیار کشورهای عضو گذارده شده است. در آیین‌نامه رم ۲، در خصوص تعیین قانون حاکم بر مسئولیت مدنی نیز به این نکته اشاره شده است که در رسیدگی به دعوی، دادگاه باید به قواعد رفتاری حاکم در کشور محل وقوع اقدام زیان‌بار توجه کند. مضمون قاعده مقرر در آیین‌نامه این گونه نیست که در این باره قانون محل وقوع اقدام زیان‌بار حاکم باشد، بلکه دادگاه را ملزم ساخته است تا قواعد رفتاری موجود در کشور محل اقدام را بررسی نماید. اما این پرسش پیش می‌آید که در صورتی که میان این استانداردها و استانداردهای مقرر در کشور محل وقوع خسارت تفاوت‌هایی دیده شود، کدام یک حاکم خواهند بود (Bernasconi, 2001, p.40).

۴. بررسی تطبیقی

۱.۴. قوانین کشورها

بر اساس ماده ۱۳۸ قانون تعارض قوانین سوئیس در خصوص خسارت ناشی از اموال غیرمنقول زیان‌بار، زیان‌دیده می‌تواند از میان قانون کشوری که مال غیرمنقول در آنجا وجود دارد یا کشوری که نتیجه زیان در آن ایجاد شده است، قانون حاکم را انتخاب نماید (Ibid, p.74). در ماده ۱۲ قانون جدید تعارض قوانین ژاپن نیز قاعده خاصی به نسبت قواعد مقرر در خصوص انواع دیگر مسئولیت، برای خسارت‌های زیست‌محیطی مقرر شده است. در این ماده، قانون کشور محل وقوع خسارت به عنوان قانون حاکم شناسایی شده است. در مقدمه توضیحی این ماده آمده است: با توجه به اتفاقی بودن قانون محل وقوع عمل زیان‌بار برای زیان‌دیده و در نظر داشتن این نکته که معمولاً قانون محل وقوع خسارت حمایت‌های بهتری را مقرر می‌کند، قانون محل وقوع خسارت مناسب‌تر از قانون محل وقوع عمل زیان‌بار می‌باشد. در امریکا قاعده تعارض قوانین خاصی در خصوص خسارات زیست‌محیطی وجود ندارد و تعیین قانون حاکم در این زمینه‌ها بر اساس اصول کلی است که در اعلامیه تعارض قوانین این کشور در خصوص عنوان کلی مسئولیت مدنی مقرر شده است. در بسیاری مواقع دادگاه‌های این کشور نخست بر اساس سیاست‌های کلی زیست‌محیطی نتیجه‌ای را که منصفانه تشخیص می‌دهند برای خود ترسیم می‌کنند، سپس قانونی را که آن نتیجه را به بهترین نحو و همسو با این سیاست‌ها برآورده می‌کند، به عنوان قانون حاکم تلقی می‌نمایند (موسوی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۰).

۲.۴. کنوانسیون‌های بین‌المللی

پس از کنفرانس استکهلم که در ژوئن ۱۹۷۲ با نظارت سازمان ملل برگزار گردید، همکاری‌های بین‌المللی در زمینه مسئله محیط زیست بسیار اهمیت یافت (موسوی، ۱۳۸۵، ص ۳۳) و کنوانسیون‌های متعددی به تصویب رسید. از آنجا که بیشتر این کنوانسیون‌ها برای وحدت‌بخشی قوانین ماهوی درباره زمینه خاصی از خسارت‌های زیست‌محیطی به تصویب رسیده‌اند، در آن‌ها موضوع تعارض قوانین مطرح نشده است. باین‌حال برخی کنوانسیون‌های خاص به این موضوع پرداخته‌اند. برای مثال در ماده ۱۴ کنوانسیون ۱۹۶۰ پاریس به مسئولیت اشخاص ثالث در خسارت‌های انرژی هسته‌ای اشاره شده است. در زمینه‌هایی که مقرر خاصی در کنوانسیون پیش‌بینی نشده است، کشورهای متعاقد باید به قوانین ملی خود از جمله قواعد تعارض قوانین مراجعه نمایند. در بند ۲ ماده ۴ کنوانسیون ۱۹۷۳ لندن در خصوص جلوگیری از آلودگی کشتی‌ها نیز مقرر شده است در فرضی که آلودگی در یکی از کشورهای عضو رخ دهد، قانون حاکم در خصوص ضمانت اجرای خسارت‌ها، قانون کشور محل وقوع خسارت باشد (Bernasconi, 2001, p.287). همچنین بر اساس موافقت‌نامه دوجانبه ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷ میان آلمان و اتریش درباره فرودگاه سالزبورگ، پیش‌بینی شده است که در خصوص دعاوی خسارت، دادگاه‌های آلمان صلاحیت انحصاری دارند، اما دادگاه قانونی را که برای زیان‌دیده مناسب‌تر باشد، اعمال می‌کند. قاعده قانون مناسب‌تر به حال زیان‌دیده (gunstigekeitsprinzip)، ریشه در قواعد تعارض قوانین آلمان و رای ۲۰ نوامبر ۱۸۸۸ این کشور در دعوی reichsgritch دارد. این قاعده همچنین در کشورهایی مانند یونان، مجارستان، جمهوری چک، اسلواکی و یوگسلاوی سابق به عنوان قاعده عمومی در تعیین قانون حاکم در خسارات زیست‌محیطی پذیرفته شده است. این قاعده به صورت پنهان هم در ماده ۳ کنوانسیون ۱۹۷۴ نزدیک در زمینه حفاظت از محیط زیست مورد توجه بوده است. بر اساس بند ۲ این ماده، درخواست خسارت نباید بر اساس قانونی باشد که منافع کمتری برای زیان‌دیده، به نسبت قانون محل وقوع عمل زیان‌بار، فراهم آورد (Lammer, 2000, p.78).

۳.۴. آیین‌نامه رم ۲

آیین‌نامه رم ۲، مهم‌ترین سند بین‌المللی در زمینه تعیین قانون حاکم می‌باشد که البته صرفاً در میان کشورهای اروپایی قابل اعمال است. در این آیین‌نامه در خصوص خسارت‌های زیست‌محیطی به زیان‌دیده دو گزینه «قانون محل وقوع خسارت» و «محل انجام فعالیت» داده شد تا شرکت‌ها نتوانند با سوءاستفاده از اختلافات قانونی و استانداردها با رفتاری فرصت‌طلبانه از مقررات حمایت زیست‌محیطی بگریزند. (Cafaggi, 2006, p.144) در واقع این اختیار به

زیان‌دیده داده شد تا از میان این دو قانون، آنچه را مناسب‌تر می‌بیند، انتخاب نماید. این برخلاف قاعده عمومی است که در ماده ۴ آیین‌نامه مقرر شده است و در آن، قانون حاکم بر اساس محل وقوع خسارت و نه محل وقوع اقدام زیان‌بار تعیین می‌شود. در صورتی که صرفاً قانون محل وقوع خسارت قابل اعمال بر دعوی می‌بود، شرکت‌ها به دنبال این بودند تا فعالیت خود را در نزدیکی مرز کشورهای مستقر نمایند که استانداردهای کمتری را در خصوص فعالیت‌های زیست‌محیطی تدوین نموده‌اند. در گزارش توضیحی آیین‌نامه نیز به این نکته اشاره شده است که امکان انتخاب در تعیین قانون حاکم به این منظور است تا خواهانی که در کشوری با استانداردهای حمایتی کمتر زندگی می‌کنند، بتوانند از استانداردهای حمایتی قابل دسترس در کشور همسایه استفاده نمایند. البته قاعده‌ای که برای انتخاب زیان‌دیده آمده است، صرفاً این هدف را دنبال نمی‌کند، بلکه تا حدی هدف حمایت از منافع کشورهای مربوطه و محیط‌زیست اتحادیه در مقابله با آلودگی را نیز در نظر دارد. این انتخاب اشخاص را وادار می‌کند تا بیشترین حد استاندارد را در عملیات خود اعمال نمایند. از سویی دیگر، اگر صرفاً قانون محل فعالیت شرکت به عنوان قانون حاکم اعمال شود، این موضوع باعث می‌شود تا شرکت‌ها بیشتر در کشورهایی که استانداردهای زیست‌محیطی کمتری دارند تأسیس گردند و به فعالیت مشغول شوند (Ibid, p.144). جنبه نسبتاً سیاسی خسارت‌های زیست‌محیطی موجب شده است تا قواعد عمومی مقرر در آیین‌نامه در این نوع از خسارت‌ها قابل تسری نباشد؛ به طوری که استثنای «اقامتگاه مشترک» و «عامل نزدیک‌تر» در خصوص قاعده تعیین قانون در خسارت‌های زیست‌محیطی قابل اعمال نیست. افزون‌براین، نویسندگان آیین‌نامه این امکان را به طرفین دعوی نداده‌اند تا خود اقدام به تعیین قانون حاکم نمایند.

۵. نتیجه

همان‌طور که اشاره شد، مسئولیت مدنی در خسارات زیست‌محیطی یکی از تأسیسات نوین حقوقی است که به‌طور روزافزونی ذهن حقوق‌دانان خصوصی و قانون‌گذاران را به خود معطوف ساخته است. با توجه به اینکه آلودگی ناشی از اقدامات زیست‌محیطی سطح گسترده‌ای را می‌پیماید، این امکان همواره وجود دارد تا کشورهای دیگر نیز از اقدامات صنعتی صورت گرفته در کشور دیگر متاثر شوند. مسلماً در مقابله با این اقدامات که آثاری مرزگذر دارند، استفاده از حربه‌های حقوق عمومی جز در قالب پیمان‌های بین‌المللی ممکن نیست؛ اما هنگامی که سخن از منافع افراد خصوصی به میان می‌آید، چندان لزومی برای انعقاد پیمان‌های بین‌المللی و استفاده از سازوکارهای حقوق بین‌الملل نیست. قالب‌های حقوق خصوصی اگر به‌درستی در این باره استفاده نشوند، با توجه به انعطافی که کشورها در اعمال حقوق خصوصی

دارند، می‌تواند مؤثر عمل کند، اما سخن اینجاست که چه قانونی بر این حقوق و تعهدات حاکم خواهد بود. از نگاه خصوصی با توجه به جنبه جبرانی مسئولیت مدنی و اینکه در خسارات زیست‌محیطی قاعده مسئولیت محض در درجه اول قرار دارد، قانون محل وقوع زیان می‌تواند مناسب‌ترین قانون باشد. با این حال اعمال این قانون از یک سو سیاست‌های متعدد و البته متعارض کشورهای دیگر را مدنظر قرار نمی‌دهد و از سوی دیگر در زمینه‌هایی که استانداردهای کمتری در این کشور وجود دارد، موجب می‌شود تا از حکومت این قانون سوءاستفاده گردد. برای حل این معضل، این اختیار به زیان‌دیده داده می‌شود تا خود، قانون مناسب‌تر را از میان دو قانون محل وقوع خسارت و قانون محل فعالیت صنعتی انتخاب نماید. با این حال نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، توجه به لزوم یکسان‌سازی قواعد تا حد ممکن برای حفاظت از محیط زیست به عنوان یک حق اساسی بشری و ایجاد یک میراث پایدار برای نسل‌های آینده است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). الزامهای خارج از قرارداد. ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲. کاتوزیان، ناصر و انصاری، مهدی (۱۳۸۷). "مسئولیت مدنی ناشی از خسارتهای زیست‌محیطی". فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، شماره ۲، صفحات ۲۸۵ تا ۳۱۳.
۳. موسوی، سید فضل‌الله (۱۳۸۰). حقوق بین‌الملل محیط زیست. تهران: نشر میزان.
۴. موسوی، سید فضل‌الله (۱۳۸۵). سیر تحولات منابع حقوق بین‌الملل محیط زیست. تهران: نشر میزان.

ب) خارجی

1. Bernasconi, Christophe (2001) "Civil Liability Resulting From Transfrontier Environmental Damage: A Case For The Hague Conference?". http://www.hcch.net/upload/wop/gen_pd8e.pdf
2. Bowman, Michael & Boyle, Alan E. (2002) Environmental Damage in International and Comparative Law, OXFORD UNIVERSITY PRESS.
3. Cafaggi, Fabrizio & Watt, Horatia Muir (2007) The Regulatory Function of European Private Law, Edward Elgar Publishing.
4. Faure, Michaël & Ying, Song (2008) China and International Environmental Liability, Edward Elgar Publishing.
5. Garcimartín, Francisco J. Alférez (1999) "Regulatory Competition: A Private International Law Approach", European Journal of Law and Economics, Kluwer Academic Publishers. pp. 251-270.
6. <http://www.hcch.net/upload/wop/genaff2010pd12e.pdf>. "Should The Hague Conference Revisit The Scope And Nature Of Possible Work In The Field Of Civil Liability For Environmental Damage?" Preliminary Document No 12 of February 2010 for the attention of the Council of April 2010 on General Affairs and Policy of the Conference.
7. Lammer, Johan, G. (2000) Hague Yearbook of International Law, Martinus Nijhoff Publishers.
8. Larsson, Marie-Louise (1999) the Law of Environmental Damage: Liability and Reparation, Martinus Nijhoff Publishers.

9. Osaka, Eri (2009) "Reevaluating the Role of the Tort Liability System in Japan", *Arizona Journal of International & Comparative Law*, Vol. 26, no. 2.
10. Solimine, Michael E. (2002) "The Law and Economics of Conflict of Laws", *American Law and Economics Review*, (pp.208-226).
11. Vidas, Davor (2000) *Implementing the Environmental Protection Regime For The Antarctic*, Springer.